

یکی از مباحثی که باید در ماهنامه تحقیقی گوهر از این پس مورد توجه قرار گیرد مسائل جغرافیاییست که باید هم‌دوش قضایای تاریخی پیش رود. و از محققان و جغرافی‌دانان خواستاریم که در این قسمت ما را یاری دهند.



قلعه تاریخی استوناوند ((استناباد))

قلعه ودژ استوناوند یا استناباد یکی از قلعه‌های بسیار مستحکم و معروف تاریخی واقع در ناحیه مرکزی سلسله جبال البرز میان ری و دماوند است که نام آن را در بیشتر کتابهای تاریخی و جغرافیائی بعد از اسلام آورده‌اند. زیاکوبن محمد قزوینی، مورخ و جغرافیا نویس نامی ایران در قرن هفتم هجری، می‌نویسد: «سه هزار سال (در قرن هفتم) از عمر این دژ می‌گذرد و هیچکس نتوانسته در این مدت آن را به قهر و غلبه تصرف کند تا اینکه مغولان در سال ۶۱۳ هجری با یورش آن را به تصرف خود درآوردند.» نام دیگر این قلعه را جرهد ثبت کرده‌اند. ابن اثیر در ضمن بیان وقایع سال ۴۹۴ هجری نوشته است: «این قلعه در بین ری و آمل واقع است، و از قلعه‌های (ملاحظه) اسماعیلیان ایران می‌باشد. (... من قلاعهم المذكورة استوناوندوهی بین الری و آمل...)»^۱ یاقوت حموی نوشته است: «این قلعه را (جرهد) نیز گویند، و دوازده فرسنگ‌تساری فاصله دارد و پناهگاه اسپهبد پادشاه قدیم زردشتی مذهب این بلاد بوده است.»^۲ در لغت نامه دهخدا نقل از شرح الافاضل در مورد قلعه استوناوند چنین آمده است: «قلعه استوناوند در حدود دماوند به طرف طبرستان است، زیرا دماوند رادوسوی

* آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) از تاریخ‌نویسان محقق معاصر

است يك سوي به خوار ری است و قلعه اردهن در آنجاست و يك سوي به طبرستان است و استوناوند اینجاست».

نسوی قلعه استوناوند را چنین توصیف کرده است: «وهی حصینة جداً تنزل عن محاذاتها جنحه النسور. غیرمحتاجة لمناعتها الی السور».^۲

لسترنج، خاورشناس معروف انگلیسی، در کتاب سرزمینهای خلافت شرقی، در مورد قلعه استوناوند و آبادیهای حوالی قلعه دماوند چنین نوشته است: «کوه دماوند بر فراز تمام سرزمین طبرستان گردن افراشته و قلعه بلند آن که همیشه از برف پوشیده است از فاصله صد میلی جنوب تهران دیده می‌شود. بقول حمدالله مستوفی از مسافت صد فرسخ بنظر آید (قله‌اش هرگز از برف خالی نبود) کوه دماوند، چنانکه جغرافی‌نویسان آنرا نام داده‌اند، در داستانهای باستان ایران آشیانه سیمرخ آموزنده زال پدر رستم و حامی آن پدر و پسر بوده است. وی بسیاری از افسانه‌هایی را که درباره رستم گفته شده نقل نموده و بگفتار ابن حوقل: این کوه بزرگ از حوالی ساوه دیده می‌شود و چون گنبدی در میان دیگر کوهها افراشته شده و نشنیده‌ام کسی توانسته باشد بر قلعه آن بالا رود و پیوسته از آن دو دبر می‌خیزد. در افسانه‌های ایرانی آمده است که آن کوه پناهگاه جادوگران سراسر جهان است و ضحاک در آن کوه زیست می‌کند. شهر چهای که در دامنه جنوبی آن قله واقع است نیز بنام دماوند موسوم می‌باشد.

حمدالله مستوفی گوید: (آنرا پشیمان خوانند... هوای سرد دارد و از میوه‌های عباسی نیکوست. چنانکه از عباسی دوشاب گیرند. در قرن چهارم در این ناحیه دو شهر همسایه (ویمه) و (شلنبه) واقع بود. ابن حوقل درباره این دو شهر گوید: کشتزار و آب و باغستان و انگور فراوان دارند.

یاقوت که ویمد یا ویمد (بفتح یا کسروا) را دیده است گوید: خرابست و قلعه فیروز کوه از آنجا دیده می‌شود. یاقوت قلعه فیروز کوه را نیز دیده است. حمدالله مستوفی درباره این قلعه گوید: قلعه ایست که کوه دماوند بر او مشرف است، هوایش سرد، درخت نمی‌باشد و غلات بسیار زراعت می‌کنند و حاصل نیکو دارد و آب خوار از در قلعه و دریه می‌گذرد. فیروز کوه از دژهای مازندران و از جمله دژهایی بود که امیر تیمور آنها را محاصره و تسخیر کرد. در دامنه کوه دماوند هم دژ دیگری وجود داشت که از دژ فیروز کوه اهمیتش کمتر نبود و آنرا دژ استوناوند یا استناباد می‌گفتند. قزوینی گوید صد هزار سال از عمر این دژ می‌گذرد و هیچکس نتوانسته در این مدت آنرا به قهر و غلبه تصرف کند. تا آنکه مغولها در سال ۶۱۳ هجری با یورش آنرا تصرف نمودند. یاقوت گوید: این قلعه را جرهد نیز

گویند و دوازده فرسخ تاری فاصله دارد. و پناهگاه اسپهبد پادشاه قدیم زردشتی مذهب این بلاد بوده است.

این قلعه را یحیی برمکی پس از محاصره تسخیر کرد و دختران اسپهبد را اسیر کرده به بغداد برد. یکی از این دختران که سجزیه نام داشت همخواه منصور خلیفه عباسی شد و از او مهدی پدر هارون الرشید متولد گردید.

فخرالدوله دیلمی در سال ۳۵۰ هجری به تعمیر آن دژ (قلعه استوناوند) همت گماشت^۴ و سپس به تصرف اسماعیلیه درآمد.^۵

سپس این قلعه مدتی خراب ماند و باز مرمت شد. باز در حدود سال ۳۵۰ هجری بدست ابوعلی صفانی (چغانی) صاحب جیش خراسان آباد شد. سپس علی بن کتامة دیلمی آن را مرمت و خزاین و ذخایر خود را بدانجا نقل کرد. بعدها این قلعه با خزاین و ذخایر آن بدست فخرالدوله پسر رکنالدوله دیلمی افتاد. پس از آن اسماعیلیان مدتی بر این قلعه دست داشتند، بعداً سلطان محمد بن جلالالدوله ملکشاه سلجوقی در سنه ۵۰۶ امیر سنقر کنجک رابه محاصره آن فرستاد. محاصره به طول انجامید و بالاخره پس از فتح آنرا خراب کرد و پس از آن از سرگذشت این قلعه آگاهی نداریم.^۶

ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی در ترجمه تاریخ یمینی در ضمن بیان وقایع دوران یاغی گری یا فرمانمائی کوتاه نصر بن حسن فیروزان در کومش (تومس) از قلعه استوناوند نام برده و نوشته است: «نصر بن الحسن با شرف ابوت و قدمت خاندان و کثرت عشایر سجیت ظلم داشت و به طغیان و عدوان معروف بود و ولایت او بر مدرجه حاج کعبه معظم و حریم مکرم و حطیم و زمزم بود. هر سالی رفاق و قوافل حاج رابه انواع مطالبات مجحف و معاملات مختلف می رنجانید تا بدنامی او در اقطار جهان منتشر شد... و بعد از آن مجدوالدوله و شمس المعالی با یکدیگر صلح کردند و نصر را بنفدا در میان نهادند و به اتفاق یکدیگر حیلتی اندیشیدند که نصر را بدست آرند و خاطر از کار او فارغ گردانند و نصر مدتها ملازم خدمت بود و سلطان (محمود) بیار و جو مند (بیار جمند شاهرود)^۷ بوی داد و او بسراقتاع خویش رفت و عرصه آن ولایت از عظم همت و علوشرف خویش تنگ یافت و بدان قناعت نتوانست نمود و در خناق آن بی مرادی اضطراب می کرد تا ازری او را به انواع حیلت و خدیعت بفریفتند و بکمند مکر بخود کشیدند و بجبل اسار محکم بستند و به قلعه استوناوند فرستادند و شمس المعالی به استخلاص قلاع آن نواحی^۸ پرداخت و جمله با تصرف گرفت و به معتمدان خویش سپرد.^۹

در جای دیگر کتاب ترجمه تاریخ یمینی در ضمن بیان وقایع نصر بن حسن فیروزان چنین آمده است: «و نصر بن الحسن فیروزان بر آن موجب که در سابقه گفته آمده است از

بیاروجومند (بیارجمند) روی بهری نهاد و از خوف مکیدت قابوس و نکایت لشکر او برآه بیابان بیامد، چون بهری رسید مدت دو سال بخرمت تمام در میان اهلیری بود مرجوع الید در مهمات دولت و موثوق به در رای و تدبیر و تقدیم و تأخیر، پس بقلتی و بسبب زلتی اورا بگرفتند و به قلعه استوناوند فرستادند، و مدتی آنجا بیکاه محصور و مأثور بود تا رقم عنو بر سر زلت او کشیدند و او را بر قاعده معهود بامیان ملك آوردند»^{۱۰}.

مانده دارد

۱- کامل ابن اثیر جلد هشتم صفحه ۲۰۲

۲- معجم البلدان جلد اول صفحه ۲۴۴ - ۲۴۳

۳- سیرت جلال الدین مینکیرنی صفحه ۱۴۲

۴- آخرین خرابی قلمه استوناوند بدست ابوعلی چغانی صاحب جیش خراسان در حدود سال ۳۵۰ هجری صورت گرفت، که بعداً علی بن کتامة (کامه) دیلمی آنجا را آباد گردانید و ذخائر و خزائن خویش را در آن گرد آورد، و سپس به فخرالدوله تعلق گرفت (ری باستان تألیف دکتر حسین کریمان جلد دوم صفحه ۴۸۹).

۵- سرزمینهای خلافت شرقی تألیف لسترنج ترجمه محمود عرفان صفحه ۳۹۷

۶- معجم البلدان یا قوت حموی جلد اول صفحه ۲۴۴

۷- در مورد این محل رجوع شود به تاریخ قومس تألیف رفیع صفحه ۲۸۳

۸- در مورد قلعه های آن نواحی به تاریخ سمنان تألیف رفیع چاپ دوم صفحه ۱۳۸

مراجعه شود.

۹- ترجمه تاریخ یمینی به اهتمام دکتر جعفر شمار صفحه ۲۴۴

۱۰- ترجمه تاریخ یمینی صفحه ۳۶۰

«در اگر نتوان نشست»

دوستی بردش سوی خانۀ خراب
پهلوی من مر ترا مسکن شدی
در میانه داشتی حجره دگر
هم بیاسودی «اگر» بودیت جا
لیک ای جان در «اگر» نتوان نشست
مثنوی مولانا، «محمد بلخی» قرن هشتم

يك غریبی خانه می جست از شتاب
گفت او: این را «اگر» سقنی بدی
هم عیال تو بیاسودی «اگر»
ور رسیدی میهمان روزی ترا
گفت آری پهلوی یاران خوش است